

## پارسی را به جهان، رونق و آوازه از اوست نثرنویسان معاصر در مکتب سعدی<sup>۱</sup>

کامیار عابدی‌شال

محقق فرهنگستان زبان و ادب فارسی

### چکیده

این مقاله با توجه به ویژگی‌های زبانی هر قوم و نیز خصوصیات زبان فارسی دری و همچنین نقش سعدی در تحول این زبان به بیان مقدمه‌ای در زمینه نثر سعدی و برخی از نثرنویسان معاصر و متأثر از سعدی می‌پردازد که در مکتب سعدی و از وی در امر نگارش خویش بهره‌ها یافته‌اند. این نویسندگان و نوع نگارش آنان در طبقه‌بندی‌های مختلفی چون ادیبان: محمدعلی فروغی، سعید نفیسی...، تاریخ‌نگاران: اقبال آشتیانی، فریدون آدمیت...، دانشوران فرهنگی: محمود صنایعی، ایرج افشار...، روزنامه‌نگاران: فرامرزی، محمود عنایت...، مترجمان: محمد قاضی، نجف دریابندری...، طنز نویسندگان: علی‌اکبر دهخدا، فریدون توللی...، خاطره‌نگاران: مستوفی... و داستان‌نویسان: جمال‌زاده، پرویزی... قرار گرفته‌اند که در این مقاله بدان پرداخته‌ایم.

**کلید واژه:** نثر فارسی، سعدی، نثر نویسندگان معاصر.

الف. زبان هر قوم، به تدریج، در سپیده دم شکل‌یابی آن قوم چشم به جهان می‌گشاید، اما غنا و پروردگی هر زبانی، علاوه بر آیشخور پراهمیت زبان مردم و ترانه‌های مردمی، نیازمند توانایی و تخیل شاعران و نویسندگان هر قوم است. در واقع، پس از آن‌که زبانی مرحله‌های آغازین مردمی خود را پشت سر گذاشت، به جست‌وجوی تداوم طبیعت خود در صورت‌های ادبی برمی‌آید. زبان، خواه - ناخواه، ناگزیر از عبور به مرحله‌هایی دیگر است. زبان فارسی دری نیز از دایره شمول این تطوّر بیرون نبوده است.

ب. زبان فارسی دری پس از شکل‌یابی در مرحله‌های آغازین، به مرحله تأسیس زبان ادب وارد شد. رودکی نماد این مرحله است. اگر بتوان تعبیر «معلم دوره کودکی زبان ادب فارسی» را درباره او به کار برد، می‌توانیم عمده توانایی و تخیل وی را، البته به گونه‌ای نامستقیم، معطوف به رشد این کودک دانست، اما اگر بتوانیم همراه این تعبیر به پیش رویم، آن‌گاه، بی‌تردید، فردوسی را احیاگر و «معلم دوره جوانی زبان ادب فارسی» خواهیم شناخت. با کتاب عظیم شاهنامه، زبان فارسی دری از مرحله تأسیس زبان ادب به مرحله تثبیت آن می‌رسد، اما پس از فراز و نشیب‌های گونه‌گون تأسیس و تثبیت زبان فارسی دری در خراسان که فراتر از سه سده طول می‌کشد و البته در پایان این دوره با کوشش و درخشش دو گوینده برجسته از آران - آذربایجان، یعنی نظامی و خاقانی، آمیختگی می‌یابد، به مرحله پرورده شدن این زبان می‌رسیم: سعدی «معلم دوره پختگی زبان ادب فارسی» است. شک نیست که همه شاعران و نویسندگان دوره مورد بحث، مانند بلعمی و فرخی و بیهقی و انوری، برطبق قانون تکامل در شکل‌یابی و رشد زبان فارسی دری سهمی بسزا و نقشی عمده داشته‌اند، اما زبان ما در آثار شاعر و نویسنده‌ای به چنان پروردگی و غنایی می‌رسد که آن شاعر و نویسنده را تا مقام آموزگار نخست، بالا می‌برد. به تعبیر شاعرانه، اما دقیق لطفعلی صورتگر:

پارسی را به جهان، رونق و آوازه از اوست ای بسا مایه کز آن کَلکِ فسونگر گیرند

پ. سعدی شاعر زندگی و زندگان است و نویسنده رونده و روندگان. عناصر زندگی انسانی و انسان‌ها، به وسعت، در شعر و نثر او جلوه یافته است. یعنی هم ذهنش و هم زبانش از انتراع دور است. در این سیر، غریب نیست که زبان شعر او به زبان نثر، نزدیک است و زبان نثر او با زبان شعر، همدم. البته، در هر دو، حدّ و اندازه را نگه می‌دارد، تا جایی که هم در شعر و هم در نثر به معیار فصاحت (روانی) و بلاغت (رسایی) در زبان فارسی تبدیل می‌شود. ما شاعران و نویسندگان پیش و پس از او را، خواسته یا ناخواسته، با معیاری به نام سعدی می‌سنجیم: سعدی اندک می‌گوید، اما گویا و عنصر روایتگری در نثر و شعر او، به تعادلی خوشگوار، در تناظر با موسیقی کلام قرار می‌گیرد.

ت. گروهی از ایرانیان تجدّدخواه، از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی تا نیمه دوم سده بعدی، به دیده انتقاد به شعر و نثر سعدی نگریسته‌اند. آنان هواخواه زمانه و جهان نو بودند و واقع‌بینی او را محافظه‌کاری می‌دانستند. برخی از آرای و ایده‌های سعدی یا گاه، مجموعه این آرای و ایده‌ها، از نظر این تجدّد خواهان در خور طعن یا گاه، حتی لعن بود. با این همه، بی‌تردید، در مقوله زبان، ایشان هم فرزندان و گاه، شاگردان سعدی به شمار می‌آیند. زیرا، تجدّدخواهان به نثرنویسی رغبتی خاص داشتند و آنان، خواه - ناخواه، از بخشی از آموزه‌های سعدی در قلمروی زبان بهره می‌بردند.

ث. تجدّدخواهان مورد اشاره، از میرزا فتحعلی آخوندزاده تا علی شریعتی مزینانی، اندیشه‌های متنوعی را در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی رهبری می‌کردند، اما ویژگی مشترک اغلب آنها، عقیده به تحول ناگهانی یا انقلاب بنیادی بود. آیا می‌توانیم ایشان را تجدّدخواهانی تندرو بدانیم؟ گمان می‌کنم که پاسخی جز تأیید این پرسش نداشته باشیم. بالطبع، سعدی در میان تجدّد خواهان معتدل یا محافظه‌کار نفوذ بیشتری داشته است. به ویژه، هنگامی که تنها به نثرنویسان توجه کنیم، قلمروهای ذهنی و آرمان‌های زبانی سعدی را در آثار ایران گروه پُررنگ‌تر می‌یابیم. در واقع، صرف‌نظر از برخی استثنای‌ها، تأثیر مکتب سعدی بر بخشی از قلمزنان ایران در سده بیستم میلادی،

هم ناظر به ذهن و هم معطوف به زبان سعدی بوده است. البته، در آن یک، تأکید بر تحول تدریجی و اعتدال در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی است و در این یک، تکیه بر روانی و رسایی. بی‌تردید، سعدی در حوزه مسایل اجتماعی و فرهنگی از آرمان‌گرایی گریزان نیست و بوستان نمونه پُراهمیتی از این آرمان‌گرایی است، اما آرمان‌گرایی سعدی مخصوص به خود اوست و با آرمان اندیشی‌های عارفانه ادب فارسی نسبت مستقیمی ندارد. در واقع، اگر بخواهیم آرمان بوستان را در کنار واقع‌بینی گلستان قرار دهیم، آن‌گاه درخواهیم یافت که سعدی آرمان‌خواهی واقع‌بین است یا واقع‌بینی آرمان‌گرا. این نکته نشانی است از اعتدال وی. در مقابل، کوشش سعدی برای رسیدن به روانی و رسایی در سخن، متضمن آرمانی با عنوان «سهولت و امتناع» نیز است. البته، رسیدن به این آرمان، آرزوی بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی بوده است، اما حتی پُرتوفیق‌ترین و گردن‌فرازترین آنان نیز «سهولت و امتناع» سعدی‌وار را دور از دسترس خود یافته‌اند و دانسته‌اند.

به هر روی، در ادامه نوشته، نمونه‌وار، به شناسایی گروهی از نثرنویسان ایرانی در سده بیستم میلادی که کمابیش می‌توان آنان را شاگرد مکتب سعدی دانست، می‌پردازیم. این فهرست، تنها، براساس دریافت و ذوق ادبی صاحب این قلم در هنگام نوشتن این مقاله تنظیم شده است. از این‌رو، بی‌شک، نام و نمونه آثار «گروهی» از پیروان این مکتب و نه همه آنان، در این فهرست ثبت شده است.

۱. ادیبان: محمدعلی فروغی، سعید نفیسی، حبیب یغمایی، پرویز ناتل خانلری، احسان یارشاطر، محمدعلی اسلامی ندوشن، غلامحسین یوسفی، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، محمدرضا شفیعی کدکنی، بهای‌الدین خرمشاهی.

بررسی‌ها و پژوهش‌های ادبی این ادیبان، به لحاظ استحکام و دقت، در گرایش‌ها و مراتب مختلف قرار می‌گیرد، اما به نظر می‌آید که آنان و کسانی مانند آنان، به دو معیار روانی و رسایی، تا حدّ ممکن، وفادار مانده‌اند. از این‌رو، نفوذ آثار این گروه در میان اهل ادب اندک نبوده است. شاید بتوان نثر فروغی را در نیمه نخست سده بیستم میلادی و

نثر نائل خانلری را در نیمه دوم این سده در مقام نثر معیار فارسی مورد شناسایی قرار داد. «سهولت و امتناعی» که این دو در نثر خویش به آن رسیده‌اند، صاحب این قلم را در این عقیده راسخ‌تر می‌کند.

«برای بعضی این مشکل پیش آمده است که میهن‌دوستی و حسّ ملیت با حُبّ نوع بشر که مستلزم حسّ بین‌المللی است، چگونه سازگار می‌شود؟ ولیکن در نظر من علاقه‌ء ملیت با احساسات بین‌المللی و وطن‌پرستی با حُبّ نوع بشر منافات ندارد و به آسانی جمع می‌شود.» (محمدعلی فروغی).

«بسیار مردان بزرگ بوده‌اند که در تاریکی‌های روزگاران گذشته گم شده‌اند. تاریخ روسپی است که تنها بر روی توانگران لبخند می‌زند و در پی مال می‌رود. ارواح بزرگی که در تاریکی خاموش شده‌اند، این روشنایی‌های فروزان تیرگی، هرگز نگاهی از این عشوہ جوی خیانت‌پیشه جلب نکرده‌اند، ولیکن خاطرهء مردم، حقّ پرست‌تر است و یادگار کسانی را که راهنمای راه نیکبختی بوده‌اند، باوفای بسیار نگاه می‌دارد.» (سعید نفیسی).

«سعدی پیامبر فارسی است و معجزه او زبان او. از دیگر فضایلش که بگذریم، نکته‌ای که تکیه بدان می‌باید زد، زبان اوست که دیگر شاعران بزرگ ایران و شاید جهان، چنین معجزه‌ای را نیاورده‌اند.» (حبیب یغمایی).

«در طیّ این دوران متمادی تاریخ ایران، ما در دانش و فرهنگ، اگر از دیگران پیش نبودیم، چندان خود را واپس نمی‌دیدیم. آن‌چه را که دیگران بهتر و بیشتر از ما داشتند، به شوق تمام می‌آموختیم و بر اندوختهء فرهنگ و آداب خود می‌افزودیم.» (پرویز نائل خانلری).

«تاریخ این سرزمین سرگذشت ماست. ما را به خود خو می‌دهد و خانه ما را، هر چند کاخ زرنگار نباشد، نزد ما عزیز می‌کند. گاه، اشک شوق در دیده ما می‌گرداند و گاه، سرشک حسرت و ندامت، اما به همه حال، مهر این آب و خاک را در دل ما می‌افزاید.» (احسان یارشاطر).

«زبان فارسی و شاهنامه سرنوشت ایران را تغییر دادند و به تولّای آنان، باز ایران شد کشوری متفاوت با دیگران. هیچ سرزمین دیگر فتح شده از جانب اعراب، این خصوصیت را نیافت. ایران از نو سرزمینی شد مطرح، تأثیرگذار که فراتر از مرزهایش حرکت می‌کند. قلمروی امپراتوری زبان و فرهنگ ایران، از قلمروی هخامنشیان وسیع‌تر گشت. اگر یک در بسته شد - یعنی در سیادت سیاسی - دری دیگر باز شد. این یکی پایدارتر و آسیب‌ناپذیرتر بود. شاهنامه نشان داد که قدرت‌ها و شوکت‌ها و ثروت‌ها می‌روند، آنچه می‌ماند سلطنت سخن است که جوهر جان انسانی است.» (محمدعلی اسلامی ندوشن).

«اگر غرض از تربیت به قول اقبال لاهوری، آدمگری یا ایجاد تغییرات مطلوب در افراد انسان باشد، باید خوگر شدن به فضیلت و تقوا و پایبند بودن به معنویات را در همهء برنامه‌های تربیتی این مملکت از کودکان تا دانشگاه گنجانند. خوشبختانه، ایران، خود گنجینهء سرشاری از معنویت دارد. این، بر عهدهء برنامه‌نویسان و مجریان اصول تربیت است که با دل‌سوزی و ایمان به خدمت و با توجه به همهء عوامل مؤثر اجتماعی و آشنایی با ایران و ایرانی، فرزندان ایران را مردمی وطن‌خواه، نیک‌اندیش و شریف بپرورند.» (غلامحسین یوسفی).

«بار دیگر ورق‌گردانی لیل و نهار آغاز شد و با تحوّل سریع و البتّه، ناگزیر و منتظری که در اوضاع اجتماعی دیار ما پیش آمد، به خلاف جماعتی که به شیوهء بتان عیار، خود، رنگی دیگر گرفتند و جلوه‌ای تازه آغاز کردند، من، که دل‌بستهء بی‌رنگی‌ها بودم، اگر خود از این تحولات بی‌نصیب ماندم، اما شیشه‌های عینک جهان‌بینم، رنگی دیگر گرفت و این، خارج از اختیار من بود.» (علی‌اکبر سعیدی سیرجانی).

«هر اثر برجستهء هنری ترکیبی است از خلاقیت فردی هنرمند در یک سوی و نقش تاریخی اثر او از سوی دیگر. خلاقیت فردی امری است در اختیار ما، امّا نقش تاریخی، چیزی است بیرون از حوزهء اراده و خواست ما و به هیچ وجه، قابل پیش‌بینی نیست. جز

این‌که بگوئیم موهبتی است الهی، هیچ چیز درباره آن نمی‌توانیم بگوئیم. حتی اگر در حوزه الهیات شک داشته باشیم و یا یقین به خلاف آن». (محمد‌رضا شفیع‌کدکنی).

«مردمی که به دیوان حافظ روی می‌آورند، دیگر از آن روی برنمی‌تابند و به طاق‌سیانش نمی‌نهند. اینان نه گرفتار خیالات واهی، نه تلقین و توطئه، نه دستکاری ذهنی و نه تقلید و تبلیغ شده‌اند. به سادگی و در همان خواندن‌ها و بازخوانی‌های اولیه، شعر حافظ را پسند خاطر خود و گویای رازهای ناگفته و آرزوهای نهفته خود می‌یابند». (بهای‌الدین خرمشاهی).

۲. تاریخ نگاران: عباس اقبال آشتیانی، فریدون آدمیت، محمد ابراهیم باستانی پاریزی.

البته، از غیر ادیبان و از جمله تاریخ نگاران نمی‌توان همان انتظاری را در نثرنویسی داشت که از ادیبان، اما برخی از تاریخ نگاران، مانند اقبال آشتیانی، در ادبیات هم توانایی و چیرگی خاصی داشت. نثر او روان و رساست. باستانی‌پاریزی هم با تلفیق شعر و نثر به روایت‌نویسی و حکایت‌نگاری علاقه‌ای خاص دارد و متأثر از گلستان سعدی است. خوانندگان آثارش بسیارند. آدمیت نیز که در تاریخ اندیشه‌های قاجار متخصصی کم‌نظیر بود، روانی و رسایی را با ایجازی خاص خویش در آمیخته است.

«به عقیده مانی هر چه مادی است از سرچشمه تاریکی آب می‌خورد و هر چه معنوی و روحانی است از نور. از اختلاط تاریکی و روشنایی آسمان‌ها و زمین و انسان به وجود آمده، پس در هر موجودی مادی، از جمله در انسان، مقداری از نور به ودیعه نهاده شده و روزی خواهد رسید که در نتیجهء سانحهء عظیمی، عالم وجود در جهنمی فروخواهد رفت». (عباس اقبال آشتیانی).

«اصولاً در کویر، شناختن راه میان بُر، یکی از امتیازات مهم و برجسته است و این همان چیزی است که عیاران سیستان بر آن وقوف داشتند و عاقبت هم حکومت را به دست آوردند (یعقوب لیث) و همین راه میان‌بُر بود که دوست محمدخان بلوچ به امید

عبور از آن فرار کرد، ولی شب به سرش زد و جهت را گم کرد و به جای بلوچستان سر از سمنان درآورد و دستگیر شد». (محمدابراهیم باستانی پاریزی).

«سیمای شخصیت میرزا آقاخان را می‌توان از خلال نوشته‌های خودش و گفته‌های کسانی که با او آشنایی و حشر و نشر داشتند، شناخت. صاحب هوشی سرشار بود و حافظه‌ای فوق‌العاده نیرومند و ذهنی تیز و متحرک و زودپذیر. از نظر روانی حالتی در خود فرورفته و افسرده داشت. دیر به سخن می‌آمد، اما چون زبان می‌گشود، مسلسل می‌گفت و همین که لب فرو می‌بست، سکوتش عمیق و محزون بود. سری پُرشور داشت و خاطری تند و آتش‌وش. زود به هیجان می‌آمد و بی‌قرار می‌گشت و آنچه در دل داشت، به زبان می‌آورد. قلبی پاک داشت و ضمیری صاف، اما به گاه درشتی چون سوهان بود. آزاده بود. تن به ناحق نمی‌داد و در برابر زورمندان کُرنش نمی‌کرد. همین بود که تاب بیداد نیاورد، از مال و زندگی دست شست و رخت از وطن بر بست. ولی تار و پود وجودش بافته‌شور ملی بود و در دیار غربت، پیوسته، چشم به وطن داشت همان وطنی که سرانجام، او را به خاک و خون غلتانید». (فریدون آدمیت).

۳. دانشوران فرهنگی: محمود صناعی، امیرحسین آریان‌پور، ایرج افشار، حمید

عنایت.

گروهی از دانشوران فرهنگی، مانند صناعی (روان‌شناسی)، آریان‌پور (جامعه‌شناسی)، افشار (کتاب‌شناسی) و عنایت (علوم سیاسی) تألیف‌ها و ترجمه‌های خود را به نثری روان و رسا نوشته‌اند. اغلب آنان از معیارهای نثر فارسی دور نبوده‌اند. در میان کسانی که از آنان یاد شد، افشار، در گزینش واژه‌ها سلیقه‌ای خاص داشته است و به ایجاز گراییده است.

«کهنه‌پرستی و دشمنی با هرچه نو است نشانه‌ء خشک بودن سرچشمه‌ء ذوق و فکر است. زیرا تحول، خاصیت موجود زنده است. از این رو، در بند گذشته و کهنه ماندن و از نو آمده رو گرداندن، علامت زوال نیروی حیات و حاکی از این است که پیری و فرتوتی بر اعضا و جوارح فرد یا جامعه مستولی شده است». (محمود صناعی).



«به عنوان یکی از هزاران مردمی که بیش و کم با هنر سر و کار دارند و به ناگزیر خواهان شناخت آن هستند، از دیرباز نسبت به آفریده‌های هنری و کار هنرمند حساسیت داشته‌ام و خواسته‌ام بدانم که اندیشه‌ء هنرمند با اندیشه‌ء دیگران چه فرقی دارد، چگونه کار می‌کند و چگونه دگرگونی می‌پذیرد و سبب گونه‌گونی و پویندگی هنر می‌شود.» (امیرحسین آریان‌پور).

«همسر... هم‌تث و نظرش بر آن بود که با پذیرفتن دشواری‌ها و گاه، ناگواری‌های مرتبط با این گونه کار، مرا یاری دهد. کوشید که به تمام معنی شریک زندگی باشد. به سخنی دیگر، او سهمی دارد روشن و راستین در سطر سطر اوراقی که من سیاه کرده‌ام. او در لوس آنجلس درگذشت، ولی در وطن به خاک جای همیشگی و خانوادگی به خاک سپرده شد. مرغ این چمن بود.» (ایرج افشار).

«خطای فیلسوفان بزرگ در آن بود که یکدیگر را به چشم رقیب و دشمن می‌نگریستند و نسبت خویش را با هم به نحوی ثمربخش در نمی‌یافتند و حال آن‌که فیلسوف سزاوار باید دریا دل باشد و همواره درهای ذهن خود را برای آگاهی از آموخته‌های دیگران گشوده دارد، زیرا آفت بصیرت او، خودبینی و تعصب است.» (حمید عنایت).

#### ۴. روزنامه‌نگاران: عبدالرحمان فرامرزی، محمود عنایت.

روزنامه‌نگاران چون با عامه مردم سروکار دارند، بایستی عقاید خویش را به نثری روان بنویسند، اما در نثر گروهی از آنان، عنصر رسایی کمیاب است. دو روزنامه‌نگاری که از آنها یاد کرده‌ایم، به رسایی هم توجه داشته‌اند. البته، فرامرزی نسبت به عنایت در موقعیتی سنتی‌تر بوده است.

«گفتند که می‌خواهی مجله‌ء یغما را تعطیل کنی یا سبک آن را تغییر دهی. هیچ یک از این دو کار را نکن. برای این‌که مجله‌ء یغما با سبک کنونی خود اگر بگویم علی‌الاطلاق، بهترین مجلات است، به طور حتم، یکی از بهترین آنهاست. کثرت و قلت تیراژ، دلیل خوبی و بدی مجله‌ء یا یک مطبوعه‌ء دیگر نمی‌شود. تیراژ کلثوم ننه و خاله سوسکه و خاطرات مهوش، حتماً، بیش از مقاصد الفلاسفه‌ء غزالی است.» (عبدالرحمان فرامرزی).

«مقالات شمس تبریزی دریایی حدیث و حکمت و نکته و نادره است و از آن جا که سرگذشت آدمی به یک تعبیر، تجسم مضمون واحدی است که از گذشته مایه می‌گیرد و در حال و آینده به اشکال مختلف تکرار می‌شود، برای بسیاری از این مقالات می‌توان در عصر و زمانه خودمان مصادیق محسوس و ملموسی پیدا کرد: کسی می‌گفت مطبوعاتی که باید هادی و راهنمای نسل جوان باشند و ذوق و اندیشه جوانان ما را تربیت کنند، پُر از عکس و تفصیلات مربوط به اعجوبه‌ای به نام بروس‌لی شده است. گفتم این مطبوعات ما بسیار کوشیدند که مردم را همرنگ عقلا کنند، اما چون در این کار در ماندند، حالا خودشان را همرنگ مردم کردند، همچون حکایت آن معلّم که در مقالات شمس آمده است...» (محمود عنایت).

۵. مترجمان: محمد قاضی، نجف دریابندری، عزت الله فولادوند.

در مقابل مترجمان شتابکار، مترجمان دقیق و توانا نیز در سده بیستم میلادی اندک نبوده‌اند، اما به نظر می‌آید که بهره مترجمان اخیر، اغلب، منحصر به یکی از دو ویژگی روانی یا رسایی بوده است نه هر دو. با این همه، اگر عنصر دقت را منوط به مقابله هر ترجمه با متن اصلی آن بدانیم، باید بگوییم که گروهی از مترجمان متن‌های ادبی و فرهنگی، در ترجمه‌های خود هم به روانی و هم به رسایی نظر داشته‌اند و از ورود عناصر سبک شخصی خود در برگردان‌هایشان، تا حدّ امکان، دوری گزیده‌اند.

«سال ۱۹۲۱ نمودار اوج اقتدار گاندی است. وی دارای قدرت معنوی بزرگی است و بی‌آن‌که در پی کسب آن برآمده باشد، قدرت سیاسی تقریباً نامحدودی به او تفویض کرده‌اند. ملت وی را مقدّس می‌داند. از او تصاویری به صورت شری کریشنا (خدای هندو) می‌سازند.» (محمد قاضی).

«این کشاکش به زندگی فکری روشنفکران روسیه شدت و حدّت غریبی می‌بخشد و آن را چنان بارور می‌سازد که مانندش را جز در دوران طلایی یونان و رنسانس ایتالیا در جای دیگر سراغ نمی‌توان گرفت. روشنفکران و هنرمندان روس فعالیت فکری و هنری خود را چنان جدّی گرفتند که فرهنگ واپس مانده و تاریک روسیه در مدّت زندگی دو -

سه نسل با گام‌های غول‌آسا به پیش تاخت و با ستارگان درخشان روشن شد». (نجف دریابندری).

«هسه نخستین کسی بود که پیامبروار مهاجرت بزرگ را پیش‌گویی کرده بود. توماس مان از همان اوایل، برجسته‌ترین چهره و نمونه مهاجران شد. مان در نخستین سال‌های رمان نویسی، با همه هوش و حواس در پی یافتن موقعیت هنری خویش بود و اعتنايي به مسایل سیاسی نداشت. نقش شخصیت برجسته در میان مهاجران، مسلماً در آن ایام، ملایم طبع وی واقع نمی‌شد». (عزت الله فولادوند).

۶. طنز نویسان: علی‌اکبر دهخدا، فریدون توللی، ایرج پزشک‌زاد، عمران صلاحی.

در میان نوشته‌های طنزآمیز، چرند پرند دهخدا که در آغاز سده بیستم میلادی آفریده شده است، بر تارک این سده می‌درخشد. نفوذ نوع روایت‌های گلستان در این اثر در خور انکار نیست و تأثیرپذیری نویسنده از فرهنگ و زبان مردم نیز. روانی و رسایی‌اش هم جای خود دارد. *التفاصيل* توللی پس از شهریور ۱۳۲۰ دل‌های بسیاری از علاقه‌مندان ادبی و فرهنگی را رُبود، امّا به خلاف «چرند پرند» دهخدا، از شخصیت‌پردازی تهی بود و به مرور، مشمول مرور زمان شد. پزشک‌زاد و صلاحی، آن یک در داستان بلند و این یک در داستان‌های مختصر، بر رونق طنز افزودند. البته، بخشی از آثار این دو، هم‌چنان که خودشان هم گفته‌اند، کم‌تر در تعریف طنز می‌گنجد و باید آنها را فکاهه خواند. با این همه، چه توللی، که نقیضه‌گویی‌هایش، خواه - ناخواه، موجب کهن‌گرایی نثرش می‌شد و چه پزشک‌زاد و صلاحی که نثرشان امروزی‌تر بوده، در فارسی‌نویسی دقتی داشته‌اند و به روانی و رسایی نزدیک بوده‌اند.

«برای آدم، بدبختی از در و دیوار می‌بارد. چند روز پیش، کاغذی از پُستخانه رسید و باز کردیم، دیدیم به زبان عربی نوشته شده، عربی را هم که غیر از آقایان علمای گرام هیچ کس نمی‌داند، چه کنیم؟ چه نکنیم؟ آخرش عقلمان به این جا قد داد که ببریم خدمت یک آقا شیخ جلیل‌القدر فاضلی که با ما از قدیم‌ها دوست بود. بردیم دادیم و خواهش

کردیم که زحمت نباشد آقا این را برای ما به فارسی ترجمه کن. آقا فرمود حالا من مباحثه دارم. برو عصری بیا من ترجمه می‌کنم می‌آورم اداره». (علی‌اکبر دهخدا).

«ژولیده مویی نابخرد، حلقه بر حلقهء درویشان کوفت که از هم‌کیشانم. مرشدش نظری حکیمانه به بالا افکند و گفت: سر خود گیر که ژولیدگی کفایت.

نه هر که حلقه به در زد و به حلقه‌اش خوانند سرای صلح و صفا جای نابکاران نیست و سخیف‌ترین حلقات جهان حلقهء عنعفات است و آن، خود، منفور حلقه‌ای است که گردن ساده لوحان بدان مقید کنند و زوال ملک و ملت، ندانسته بدیشان سپارند تا تیشه به ریشهء خلق زنند و بنیاد خویش برافکنند». (فریدون تولّی).

«والله دیگر چیزی به عقل من نمی‌رسد... من یک حکیم باشی محله هستم که وقتی ناخوشی یک سرماخوردگی است، می‌توانم یک گل گاوزبانی یا یک آسپیرینی تجویز بکنم، اما وقتی مرض حساسی مرض شد و ریشه دوانید، باید یک پرفسور خبر کنید... واقعاً دارالمجانین غریبی شده است». (ایرج پزشک‌زاد).

«ما همیشه فکر می‌کردیم این مترجمان ایرانی هستند که در ترجمهء خود، چیزهایی به اثر اصلی می‌افزایند. کاری که مثلاً مرحوم ذبیح‌الله خان می‌کرد، اما حالا می‌بینیم خارجی‌ها هم از این کارها می‌کنند. مثل کاری که در مورد بوف کور هدایت کرده‌اند. مترجمان خارجی برداشته‌اند از خودشان چیزهایی به بوف کور اضافه کرده‌اند. در حالی که در کتاب بوف کور، که این روزها منتشر شده است، اصلاً چنین چیزهایی وجود ندارد. بیت:

بوف بی‌یال و دم و اشکم که دید این چنین بوفی هدایت نآفرید»

(عمران صلاحی)

۷. خاطره‌نگاران: عبدالله مستوفی، دوستعلی خان معیر الممالک.

خاطره‌نگاری در میان نثرنویسان ایرانی سدهء بیستم میلادی وسعتی بسزا یافت. تعداد این خاطره‌نگاران که در میان آنان ادیبان، نویسندگان، هنرمندان، شاعران، تکاپوگران سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و دانشوران رشته‌های مختلف دیده می‌شوند،

بسیار است، اما توفیق ادبی اغلب آنان، جز برخی استثنای‌ها، چندان زیاد نبوده است. دو تن از دیوانیانِ اواخر دوره قاجار که تا دوره پهلوی دوم هم زنده بودند، در زمره این استثنای‌ها قرار می‌گیرند.

«میرزا اسماعیل مستوفی می‌گوید با میرزا نصرالله، پسر من، به دیدن امیر نظام (امیرکبیر) رفتیم. از من پرسید موجب شما عقب نیفتاده است؟ گفتم: چرا. گفت: عجب، موجب مستوفی خزانه و ضابط اسناد خرج را هم نداده‌اند. گفتم: دو سال است بی‌حقوق خدمت می‌کنم. بروات آن را حاضر دارید؟ از قضا حاضر بود، به دستش دادم.» (عبدالله مستوفی).

«هر جمعه در منزل یکی از کبوتربازان از ناهار گرد می‌آمدیم و به تماشای کبوتران و هنرنمایی آنها و سخنان مناسب، روز را به خوشی می‌گذراندیم. یکی از روزها که منزل استاد بهار بودیم، او چکامه آبداری را که درباره کبوتر سروده بود، در مقابل لانه‌هایش با سبک مخصوص به خود و اشاره‌هایی به کبوترها و لانه آنها و هوا برای حضار خواند و بر لطف محفل و حال عشقبازان دو چندان افزود.» (دوستعلی خان معیر الممالک).

#### ۸. داستان نویسان: محمدعلی جمال‌زاده، محمد حجازی، رسول پرویزی.

به نظر می‌آید که در میان داستان‌نویسان، سنت‌گرایان توجّه بیشتری به گلستان سعدی داشته‌اند. جنبه حکایت‌نویسی در آثار این گروه، گاه، آثار آنان را به روایت‌هایی نو از آثار کهن تبدیل می‌کند.

«هیچ جای دنیا تر و خشک را مثل ایرانیان با هم نمی‌سوزانند. پس از پنج سال در به دری و خون جگری، هنوز چشمم از بالای صفحه کشتی به خاک پاک ایران نیفتاده بود که آواز گیلکی کرجی بان‌های انزلی به گوشم رسید که بالام جان - بالام جان خوانان مثل مورچه‌هایی که دور ملخ مرده‌ای را بگیرند، دور کشتی را گرفته و بالای جان مسافرین شدند و ریش هر مسافری به چنگ چند پاروزن و کرجی‌بان و حمّال افتاد.» (محمد جمال‌زاده).

«شاید دلتان می‌خواهد بدانید کار عدلیه چه شد و با میرزا باقر رزّاز چه معامله‌ای کردم. بیچاره یک سال مریض و بستری بود و عاقبت لنگ شد. مخارج روزانه‌اش را می‌دادم و سال‌ها کفیل مخارجش بودم». (محمد حجازی).

«به قدری این حادثه زنده است که از میان تاریکی‌های حافظه‌ام، روشن و پُرفروغ، مثل روز می‌درخشد. گویی دو ساعت پیش اتفاق افتاده، هنوز در خانه‌ام اول حافظه‌ام باقی است. تا آن روزها که کلاس هشتم بودم، خیال می‌کردم عینک مثل تعلیمی و کراوات یک چیز فرنگی مآبی است که مردان متمدّن برای قشنگی به چشم می‌گذارند». (رسول پرویزی).

#### پی‌نوشت:

۱. در مقاله حاضر، تنها به بیان مقدمه‌ای مختصر در زمینه نثر سعدی و بخشی از نثرنویسان معاصر، که کمابیش در مکتب سعدی شاگردی کرده‌اند و طبقه‌بندی آنان و به نقل نمونه‌هایی از نثرشان اکتفا شد. صاحب این قلم، عزم خود را برای تألیف کتابی در موضوع «سعدی در آیین سده بیستم میلادی» جزم کرده است و به طبع، اجمال مقاله حاضر در آن کتاب، به تفصیل تبدیل خواهد شد. به عبارت دیگر، این مقاله مشتمل است بر طرح بحث. شرح و بسط آن را باید در کتاب مورد بحث پی‌گرفت